



محمد بشری میرنده در قدرت

باقر مومنی

بخش دوم

موکول میشود. این قرارداد در واقع برای محمد و مسلمانان فتوحی بزرگ بود زیرا باین ترتیب قریشیان مکه آنها را برسمیت شناختند و ظاهراً این پیروزی بعنوان بخشش گناهان و خطاهای گذشته و آینده محمد از جانب الله تلقی میشود، و این خود حاکی است که محمد میپذیرد که نه تنها در گذشته مرتکب خطا و گناه شده بلکه در آینده نیز از خطا و گناه مصون نخواهد بود: «همانا گشایشی آشکار در کار تو پدید آوردیم* تا الله گناهان گذشته و آینده^۱ تو را ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند* [و به همین سبب بود که] الله تو را با کمکی عظیم یاری رساند.» (۴۸ مدنی فتح، ۱-۳).

یک مورد از این خطاها به هنگام داوری در باره‌ی حادثه‌ی ای است که محمد (شاید در سال پنجم هجرت) به خطا بی‌گناهی را مجرم میخواند و او را محکوم می‌کند؛ و داستان، به نحوی که در تمام مراجع و تفسیرها آمده این است که یکی از انصار زرهی از یک مسلمان دیگر میدزدد و چون صاحب زره به او مشکوک میشود و شکایت پیش محمد میبرد او زره را نزدیک یهودی به امانت میسپارد و اتهام دزدی را متوجه او میکند و محمد، بر اساس ظواهر و بویژه تحت‌تأثیر اعمال نفوذها و توصیه‌های خویشان مجرم او را تبرئه و آن یهودی متهم را به جرم دزدی به خوردن حد محکوم میکند و از صاحب زره نیز میخواهد از اینکه یک مرد مسلمان باتقوی و نیکوکار را به دزدی متهم کرده معذرت بخواهد. اما پس از چندی موضوع آشکار میشود و مجرم واقعی به مکه و نزد خویشان مشرکش میگریزد؛ و

می‌دانیم که زندگی محمد در یثرب (مدینه) از بیخ و بن با زندگی او در مکه تفاوت میکند. او که در مکه «صاحب» یا همدم و رفیق راه مردمان خوانده میشد در مقام انسانی وارسته و با اعتقاد میزیست و کارش تنها دعوت به یکتاپرستی و توجه به دنیای دیگر بود و همیشه هم در معرض اهانت و تهدید مشرکان قرار داشت. بنحوی که سرانجام ناگزیر به فرار از شهر زادگاه آباء و اجدادیش شد، در یثرب، که اینک دیگر مدینه النبی خوانده میشد، پس از مدت کوتاهی تا مقام سلطان بلامنازع و سپهسالار و قانونگذار و داور مطلق مردمان بالا رفت. اما با اینهمه همچون بشری میرنده، با تمام ضعف‌های انسانی خویش باقی ماند منتها این زمان و در مقام قدرت مطلقه و به شکل‌هایی دیگر دچار ضعف و مرتکب خطا میشد، و چنانکه در قرآن آمده در اینجا و در این مقام نیز بارها از او خواسته‌میشود که از گناهایش طلب مغفرت کند: *وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ* (۴۷ محمد، ۱۹). گاه وجدان ناخودآگاهش، برای خطائی که مرتکب میشود، برای او از الله طلب عفو میکند: *عَفَا اللَّهُ عَنْكَ* (۹ توبه، ۴۳) و گاه نیز از منشأ الهامش گفته میشود که گناهان گذشته و زمانهای پس از این به او بخشیده شده است.

برای مثال در سال ۶-۷ هجرت و درست در زمانی که او بعنوان حج عمره با جماعتی از مؤمنان بسوی مکه میرود قریشیان مکه در محلی بنام «حدیبیه» راه بر آنان می‌بندند که به انعقاد قراردادی به نام همان محل منجر میشود و بر اساس آن حج عمره به سال بعد



اینجاست که بر او آیه نازل میشود که «ما کتاب را بحق بر تو نازل کردیم تا به مدد آنچه الله بر تو باز نموده میان مردم داوری کنی و مدافع خیانتهکاران نباشی» * پس از الله طلب مغفرت کن که الله آمرزگار و مهربان است * و از کسانی که بر خود خیانت روا داشته‌اند دفاع مکن که الله خیانتهکاران گناهکار را دوست ندارد. (۴ نساء، ۱۰۵-۱۰۷). و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال تو نبود گروهی از آنان کوشیدند تا تو را گمراه سازند و الله بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و به تو چیزی را که نمیدانستی آموخت و لطف الهی بر تو بسیار است (۴، ۱۱۳). در عوض منبع الهام محمد مؤمنان معترض را مورد خطاب و عتاب قرار میدهد که «هر کس، پس از اینکه راه هدایت بر او آشکار شده از پیامبر فاصله گیرد و به راهی جز راه مؤمنان برود او را به راه خودش وا میگذاریم و به جهنمش می‌افکنیم...» (۱، ۱۱۷). و در همین جاست که به نادانی و بی‌اطلاعی او نیز اشاره میشود باین معنی که الله بوده که لطف بزرگ خود را به او ارزانی داشته و بر او کتاب و حکمت نازل کرده و چیزهایی به او آموخته که از این پیش از آنها بی‌اطلاع بوده (۴، ۱۱۳) و گرنه در مواردی مانند فرا رسیدن روز قیامت او، همچنان مانند زمان اقامت در مکه، بی‌خبر و بی‌اطلاع بوده است:

«مردم تو را از قیامت می‌پرسند، بگو علم آن نزد خدا است، و تو چه میدانی، شاید قیامت نزدیک باشد» (۱۳۳ احزاب، ۱۸۷).

او، باز هم مانند زمان اقامت در مکه، گاه در برابر معاندان احساس ضعف و درماندگی میکند و در نتیجه برای جلوگیری از عواقب این ضعف و درماندگی همچون گذشته از او خواسته میشود که از آنان دوری بکند و به الله پناه ببرد منتها در این زمان بجای مشرکان قریش مدعیان او مسلمانان قدرتمند معترضی هستند که اینک منافق خوانده میشوند. برای مثال در جنگ احد که در سال سوم هجرت اتفاق میافتد و به شکست مسلمانان و مجروح شدن محمد منجر میشود عده‌ای از آنان جنگ با قریشیان را خطا میخوانند و علیه او به اعتراض برمیخیزند و او از این بابت بسختی دلگیر میشود و طبق معمول منشأ الهام به دلداری او فراز می‌آید: آنان که در اثر شکست به کفر می‌تابند تو را غمگین نسازند. اینان هیچ زبانی نمیتوانند به خدا برسارند (۳ آل عمران، ۱۷۶)، و در عین حال به او گفته میشود که «از تو کاری ساخته نیست» آنان را به الله بسپار که به توبه وادارشان کند و یا آنها را به عذاب بسپارد (۳، ۱۲۸)؛ و یا در موردی دیگر برحذر داشته میشود که از خدا بترس و از کافران و منافقان اطاعت مکن، و از آنان دوری و به الله توکل کن که او کارسازی را کافی است (۳۳ احزاب، ۱-۳ و ۴۸). در عین حال به مؤمنان نیز تذکر داده میشود که محمد نیز مانند پیامبران پیشین، و مانند هر بشر دیگر، در معرض مرگ یا کشته

شدن است، مرگ او نباید سبب شود که آنان به آئین پیشین خویش باز گردند (رجوع به ۳ آل عمران، ۱۴۴). چه بسا پیامبرانی که خداترسان بسیار همراه آنان به جنگ رفتند و در راه خدا هر چه به آنها رسید سستی نکردند و ناتوان نشدند و سر فرود نیاورند (۳، ۱۴۶)؛ و مطمئن باشند که هیچ پیامبری خیانت نمیکند (۳، ۱۶۱). محمد خود نیز که در مدینه طبق معمول مظهر آمریت و خشم و خشونت بود در این هنگام با توسل و توکل به الله با معترضان به گذشت و نرمخویی متوسل میشود، بجای خشم و تهدید برای آنان آمرزش میخواهد و بجای آمریت با آنان به مشورت می‌پردازد زیرا میدانند که اگر تندخویی و سختدلی کند به گفته قرآن از گرد او پراکنده میشوند (۳، ۱۵۹).

با اینهمه در واقع محمد در مدینه پادشاهی مطلق العنان و قدرتمند است که فرمان او بمنزله فرمان الله است و نه تنها مؤمنان بلکه همه مردمان باید به او ایمان داشته باشند و از او اطاعت کنند. او در اینجا در حق خود حکم صادر میکند که «اگر خدا را دوست میدارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد» (۳، ۳۱) و از قول حامل وحی میافزود «هر که از پیامبر اطاعت کند از الله اطاعت کرده است» (۴ نساء، ۸۰). «هیچ پیامبری را نفرستادیم جز آنکه دیگران به امر خدا مطیع فرمان او باشند (۳، ۶۴). «پیامبر بر مؤمنان اولی است» (۳۳ احزاب، ۶) و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون الله و پیامبرش در کاری حکمی صادر کردند آنان را در کارشان اختیاری باشد. هر که از الله و پیامبرش فرمان نبرد به یقین سخت در گمراهی افتاده است (۳۳، ۳۶)؛ در عین حال هیچکس حق ندارد بر پیامبر، در انجام آنچه الله بر او مقرر کرده ایرادی وارد آورد (۳۳، ۳۸) و هر که با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد بداند که عقوبت خدا سخت است (۸ انفال، ۱۳).

البته «مقام سلطنت مطلقه» او به این احکام کلی محدود نمیشود بلکه در باره جزئیات برخورد و رفتار و مناسبات مسلمانان با او و همچنین زندگی خصوصی او از زبان الله یا فرشته حامل وحی آیه‌های بیشماری صادر شده است. بر اساس این دستورات، که بصورت بخشنامه در قرآن آمده، مسلمانان نمیتوانند در برابر محمد چنان رفتاری داشته باشند که با خود و در میان خود دارند، و بعنوان کسانی که به او ایمان دارند و از او پیروی و اطاعت می‌کنند باید در مناسبات با او مقررات و ترتیباتی را مراعات کنند.

اولاً در هیچ جا و هیچ چیز بر او پیشدستی نکنند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر خدا و پیامبرش [در هیچ امری] پیشدستی نکنید



و از خدا بترسید. (۴۹ حجات، ۱). ثانیاً به صدای بلند با او سخن نگویند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و همانطور که با یکدیگر بلند سخن می‌گوئید با او به صدای بلند سخن نگویید که پیش از آنکه متوجه شوید اعمالتان بهدر رود» (۴۹، ۲-۱)؛ و بار دیگر: «آنچنانکه یکدیگر را صدا می‌زنید پیامبر را صدا نزنید. آنان که از فرمان او سرپیچی کنند باید بترسند که مبادا فتنه‌ای یا غذایی دردآور به آنها وارد شود (۲۴ نور، ۶۳). برعکس، آنان که در نزد پیامبر خدا صدایشان را پائین می‌آورند کسانی هستند که الله دلشان را به تقوا آماده و آنها را آموزش و پاداشی عظیم خواهد بود» (۴۹، ۳). ثالثاً در حضور او باید تشریفات خاصی را مراعات کرد، و کسانی که این تشریفات را مراعات نکنند در حقیقت از مؤمنان محسوب نخواهند شد: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر آنکه برای صرف طعامی به شما رخصت داده شود، بی‌آنکه منتظر آماده شدن طعام باشید، و چون طعام خوردید پراکنده شوید و سرگرم سخنگویی نشوید چرا که این کارتان پیامبر را ناراحت میکند و شما را نرسد که پیامبر خدا را آزرده کنید (۳۳ احزاب، ۵۳). همچنین مؤمنان، یعنی کسانی که به الله و پیامبرش ایمان آورده‌اند، چون برای انجام کاری با پیامبر اجتماع کردند بدون اجازه او حق ندارند از جمع بیرون روند؛ آنان که برای بیرون رفتن از او رخصت می‌طلبند کسانی هستند که بحق به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند؛ و معلوم است که محمد حق دارد به هر کدام از آنان که بخواهد رخصت دهد و برایشان آموزش بطلبد. (رجوع شود به ۲۴ نور، ۶۲)

البته اینگونه امتیازات خاص خود محمد نیست، همسران و خویشان او نیز بدنبال این احکام از دیگر مؤمنان متمایز میشوند و به همین دلیل است که در رابطه با آنها مقرراتی صادر میشود:

«زنان محمد مادران مؤمنانند (۳۳ احزاب، ۶) و کسانی که ایمان آورده‌اند پس از محمد هرگز نباید زنهای او را به ازدواج خود درآورند و این کار در نزد الله گناهی بس بزرگ است. (۳۳، ۵۳)

اما زنان محمد، خود نیز باید بدانند که با زنان دیگر تفاوت اساسی دارند و باید رفتاری شایسته خود داشته باشند: «ای زنان پیامبر، شما همانند هیچ زن دیگری نیستید اگر تقوا پیشه کنید. پس در سخن نرمی نکنید تا مردی که بیمار دل است در طمع افتد. پس سنجیده سخن بگوئید (۳۳، ۳۲). در خانه‌های خود بمانید و همانند روزگار جاهلیت جلوه‌فروشی نکنید» (۳۳، ۳۳) و مؤمنان نیز «اگر از زنان پیامبر چیزی بخواهند باید از پشت پرده بخواهند که این کار هم

برای دل‌های اینان و هم برای دل‌های زنان پیامبر پاک‌دارنده‌تر است» (۳۳، ۵۳).

بهرحال چنانکه معلوم است محمد در مدینه به اوج قدرت مطلقه عروج میکند اما ضعف‌ها و ناراحتی‌هایی که در مکه و یا اوایل هجرت، بعنوان یک بشر معمولی به او دست میداد در این زمان بصورت ضعف‌ها و انحراف‌های بشری در مقام قدرت و پادشاهی بروز و ظهور میکنند. از جمله میتوان از انحراف‌ها و ضعف‌های او در برابر زن و مال، پیمان‌شکنی، تبعیض نسبت به مؤمنان، قوم و خویش بازی، زودرنجی، کین‌توزی و خشونت غیرانسانی او یاد کرد. او برای مثال در زمینه‌های گوناگون میان افراد مسلمان تبعیض قائل میشد و این تبعیض اعم بود از ارتباط افراد در جنگ و مسائل مربوط به آن از قبیل شرکت در جنگ، تقسیم غنائم و مانند اینها.

میدانیم که در اسلام اصل اینست که همه مسلمانان موظفند در جهاد و جنگ شرکت کنند اما مواردی اتفاق می‌افتاد که محمد، بعنوان فرمانده جنگی و بر اساس مصلحت‌بینی‌های شخصی بعضی از افراد را از این امر معاف میکرد و یا به تقاضای آنان در عدم شرکت در جنگ پاسخ مثبت میداد، از آن جمله معاف داشتن عده‌ای از شرکت در لشکرکشی به تبوک، در نزدیکی مرز شام، بود که در سال نهم هجرت و بدون جنگ و تلفات روی داد. گفته شده که این معافیت در برابر گرفتن کمک‌های مالی از آنان بود باین ترتیب که محمد «ثروتمندان را وادار کرد که کمک بیشتری در تهیه تجهیزات جنگی و مرکوب سواری بنمایند و آنان نیز اطاعت کرده و هر یک به سهم خود کمک زیادی کردند»^۲ البته عده‌ای از مؤمنان بر این کار او زبان به انتقاد و اعتراض گشودند و منبع الهام نیز کسانی را که به بهانه‌هایی از شرکت در این راه‌پیمایی خودداری ورزیده بودند تقیح کرد و محمد را هم که به آنان اذن ماندن در مدینه را داده بود بنحوی مورد سرزنش قرار داد:

«آنان که به خدا و روز قیامت ایمان دارند هرگز برای جهاد کردن با مال و جانشان از تو رخصت نمی‌خواهند... کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دل‌هایشان را شک فرا گرفته و این شک آنها را به تردید افکنده از تو رخصت می‌خواهند (۹ توبه، ۴۴-۴۵) و پس از اینها در سرزنش محمد نیز که به تقاضای آنان تسلیم شده از الله برای او طلب عفو میکند و میگوید: «خدایت عفو کند، چرا به آنان اذن ماندن دادی؟ مبیایست آنها که راست میگفتند معلوم شود و دروغ‌گویان را هم بشناسی» (۹، ۴۳) که معلوم میشود محمد بدون تشخیص سخنان و بهانه‌های راست و دروغ آنها و تمیز راستگو از



محمد در آغاز ورود به یثرب با قبایل یهود ساکن این شهر پیمان مودت می‌بندد که به موجب آن یهودیان با مسلمانان «مانند یک ملت و امت هستند» در حالیکه «هرکدام تابع دین خود» خواهند بود.

اما زمانی نمی‌گذرد که با تکیه بر قدرت برتر خود بهانه‌جویی نسبت به یهودیان و پس از آن نسبت به مسیحیان را آغاز میکند. در موارد گوناگون آنان را به تحریف کلام خدا در تورات متهم میکند و در حرف و در عمل به تحریکات و کارشکنی علیه آنان دست می‌زند.

وحی مورد حمله‌ی سخت قرار میداد که اعتراض اینان نه از جهت اعتقاد به اصول است بلکه ناراضی‌شان کاملاً جنبه شخصی دارد زیرا «اگر صدقات را به آنها عطا کنند خشنود میشوند و چون به آنان چیزی نبخشند خشمگین میشوند» (۹ توبه، ۵۸) و از آنان خواسته میشود که بجای خودبینی و زیاده‌خواهی به آنچه خدا و پیامبرش به آنان می‌بخشد خشنود باشند و بگویند الله ما را کافی است و [میدانیم که] خدا و پیامبرش ما را از فضل خود بی‌نصیب نخواهند گذاشت، پس ما به خدا می‌گراییم» (۹ توبه، ۵۹) و در عین حال برای توجیه این بی‌عدالتی و تبعیض و ساکت کردن معترضان گفته میشود که صدقات علاوه بر اینکه به نیازمندان داده میشود برای «تألیف قلوب» یا بدست آوردن دل بزرگان و ثروتمندان مخالف و بی‌اعتقاد و «سران مشرکان»^۷ نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. (رجوع شود به ۹ توبه، ۶۰). و بالاخره پس از همه این بگو مگوها با یک برچسب «منافق» تهدید میشوند که هر کس با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد جاودانه در آتش جهنم خواهد بود (۹، ۶۳) و جالب اینجاست که از این پس دیگر کافران نیستند که به عذاب و آتش تهدید میشوند بلکه این مسلمانانی هستند که بر بی‌عدالتی‌ها و ضعف‌ها و خطاهای محمد ایراد می‌گیرند و او که در مقام پادشاهی مستبد نشسته است چنین اعتراضاتی را مطلقاً بر نمی‌تابد و معترضان را ضمن منافق خواندن به مجازات و عذاب دنیا و آخرت تهدید میکند.^۸

دروغگو عده‌ای را از شرکت در جنگ معاف داشته است. جالب اینجاست که در برابر عملش به او هشدار داده میشود که فراوانی دارائی و فرزندانشان او را دچار شگفت‌زدگی نکند و بداند که خدا، بوسیله نعمتی که در اختیار آنان قرار داده، می‌خواهد آنها را در زندگی این دنیا عذاب کند و در حال کفر جانشان بدر رود. (۹ توبه ۵۵ و ۸۵) تبعیض و بی‌عدالتی او گاه نیز در تقسیم غنائم جلوه میکند. نمونه آنکه در یکی از غزوات مهاجران مکی را بیش از حد مورد لطف قرار میدهد و انصار اهل مدینه را از غنائم بی‌نصیب می‌گذارد و برای توجیه این عمل خود از قول منشأ وحی آیه نازل میکند که «غنائم از آن مهاجران فقیری است که از سرزمینشان رانده شده‌اند و آنها در طلب فضل و خشنودی خداوند و خدا و پیامبرش را یاری میکنند و در کارشان صداقت دارند» (۵۹ حشر ۸)، و برای اینکه انصار را در رودرواسی قرار دهد که از اعتراض به این تبعیض خودداری کنند از قول همان منبع می‌قبولاند که «کسانی که پیش از آمدن مهاجران، در دیار خود بوده‌اند و ایمان آورده‌اند آنها را که به نزدشان مهاجرت کرده‌اند دوست میدارند و از آنچه به مهاجران داده میشود در دل احساس حسد نمیکنند، و هر چقدر هم خود نیازمند باشند آنان را بر خود ترجیح میدهند» و بعد هم نوید میدهد که «انان که از بخل خویش در امان مانده باشند از رستگاران خواهند بود» (۵۹ حشر، ۹). در همین سوره، همچنین به مورد دیگری اشاره میشود که از قرار معلوم پس از فتح مکه در محلی بنام «حُنَین» صورت می‌گیرد و در آنجا بعضی از جنگجویان محمد را در نحوه تقسیم غنائم سرزنش و او را «به بی‌عدالتی متهم میکنند». جالب اینکه در اینجا برعکس مورد پیشین بجای «مهاجران فقیر» این سران قدرتمند قریش هستند که مورد لطف محمد قرار می‌گیرند بنحوی که «به قریب چهل تن از بزرگان مکه» و از جمله ابوسفیان و پسرش معاویه و چند تن دیگر هر کدام صد شتر و عده‌ای را کمتر از صد و عده‌ای دیگر را پنجاه شتر داد اما چون به انصار مدینه هیچ چیز نداد آنان زبان به اعتراض گشودند و حتی یکی از آنها گفت رسول خدا چون به قوم و قبیله خود رسید ما را فراموش کرد.»^۵

محمد خود برای اقناع معترضان برای آنان موعظه میکند که اگر من «مختصر گیاه سبزی از مال دنیا به آنان دادم برای این بود که خواستم بوسیله آن دل جمعی را بدست آورم تا اینکه بدینوسیله اسلام آورند.»^۶ ملاحظه میشود که او در زمان رسالت در مکه مردم عادی و بینوا را با وعده‌ی بهشت و نعمات خدا به یکتاپرستی جلب میکرد اینک اسلام بزرگان را با ریخت و پاش و تقسیم غنائم میان آنان می‌خرد و در عوض معترضان را بعنوان پیامبر مدنی و از قول منبع



یکی دیگر از خصوصیات و ضعف‌های محمد در مدینه که در قرآن انعکاس دارد دهن‌بینی اوست تا آنجا که منبع الهام ناگزیر او را از شنیدن سخنان کسانی که منافق خوانده میشوند برحذر میدارد: «چون منافقان نزد تو آیند گویند شهادت میدهیم که تو پیامبر خدا هستی.» (۶۳ منافقون، ۱). «تو را از ظاهر آنها خوش می‌آید و به سخنانشان گوش میدهی و حال آنکه ایشان دشمنانند. پس از ایشان پرهیز کن.» (۶۴ احقاف، ۴). و اتفاق می‌افتد که مؤمنان نیز او را به دهن‌بینی متهم می‌کنند اما در این موارد منبع الهام به دفاع از او برمی‌خیزد: «بعضی از ایشان پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند او آزدباور است و با سخن هر کس گوش میدهد» اما در دفاع از او گفته میشود که «او سخنانی را باور میکند که خیر شما در آنست. او به خدا ایمان و به مؤمنان باور دارد» و عیب‌جویان نیز تهدید میشوند که «آنان که رسول خدا را بی‌آزارند به عذابی دردآور گرفتار خواهند شد (۹ توبه، ۶۱) آیا نمی‌دانند که هر کس با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد جاودانه در آتش جهنم خواهد بود؟» (۹، ۶۳).

اما تغییر موضع فرصت‌طلبانه محمد در برابر مؤمنان معترض، تنها به اتهام آنان به نفاق و تهدیدشان به عذاب محدود نمیشود بلکه بیش از اینها در مورد یهودیان و مسیحیان، بر اساس ضعف و قوت خود، مواضع مختلفی می‌گیرد که با پیمان‌شکنی‌ها و تعارضات در حرف و در عمل همراه است.

میدانیم که او در آغاز ورود به یثرب با قبایل یهود ساکن این شهر پیمان مودت می‌بندد که به موجب آن یهودیان با مسلمانان «مانند یک ملت و امت هستند» در حالیکه «هرکدام تابع دین خود» خواهند بود. آنها در عین حال که «در دفع کسی که به شهر یثرب حمله کند یار و مددکار هم» خواهند بود این شهر برای آنان «منطقه امن و حرم» شناخته میشود. ۹ اما علاوه بر این موارد و موارد دیگری از مودت میان پیروان این دو مذهب، در قرآن نیز آیه‌ای صادر شد که در خطاب به مسلمانان گفته میشود: «طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است؛ و نیز زنان پارسای مؤمنه و زنان پارسای آنان که پیش از شما به ایشان کتاب داده شده، بشرط آنکه مهر آنان را بپردازید، بصورت زناشویی و نه زناکاری بر شما حلالند.» (۵ مائده، ۵) و همچنین هر زن دیگری بر شما حلال است بشرط آنکه آنها را به نکاح خود درآوردید نه به زنا، و از مال خویش مهری بپردازید. (۴ نساء، ۲۴)

اما زمانی نمیگذرد که با تکیه بر قدرت برتر خود بهانه جوئی نسبت به یهودیان و پس از آن نسبت به مسیحیان را آغاز میکند. در

موارد گوناگون آنان را به تحریف کلام خدا در تورات متهم میکند و در حرف و در عمل به تحریکات و کارشکنی علیه آنان دست می‌زند:

«اهل کتاب... کلمات را از معنایش منحرف میکنند و از آنچه بعنوان پند به آنان داده شده قسمتی را فراموش کرده‌اند... [با اینهمه] عفویشان کن و از گناهانشان درگذر که خدا نیکوکاران را دوست میدارد.» (۵ مائده، ۱۳) و کسانی نیز که خود را نصرانی خواندند از آنچه که بعنوان پند به آنان داده شده قسمتی را فراموش کردند. (۵، ۱۴) اما اندک زمانی بعد لحن قرآن، بویژه در حق یهودیان، خشن تر میشود و آنان را به لعنت خدا و حتی مرگ تهدید میکند: قوم یهود می‌پندارند که دوستداران خدا هستند و حال آنکه «به تورات که به آنها داده شده عمل نمی‌کنند». (رجوع شود به ۶۲ جمعه، ۵-۸) و در عوض بدست خود کتاب می‌نویسند و می‌گویند از جانب الله است. (۲ بقره، ۷۹) و گروهی هم به شیوه کتاب سخن می‌گویند... و می‌گویند از جانب خدا آمده و... خود می‌دانند که بر خدا دروغ می‌بندند ۴ نساء، ۴۴). خدا آنان را به سبب کفرشان به لعنت خود گرفتار ساخته (۴، ۴۶) و سرانجام مرگی که از آن می‌گریزند آنان را در خواهد یافت. (۸، ۶۲)

نخستین کژتابی عملی محمد با یهودیان تغییر قبله از جانب بیت‌المقدس بسوی بیت‌الله الحرام در مکه بود که یک سال و نیم پس از هجرت صورت گرفت و این در حقیقت نوعی اخطار به یهودیان بود (۲ بقره، ۱۴۲-۱۵۰) اما بعد از این، و پس از پیروزی بر لشکریان قریش مکه، در نوزدهمین ماه هجرت به یکی از قبایل یهود بنام بنی قینقاع پیغام داد که «اسلام بیاورید پیش از آنکه خداوند بلائی را که بر سر قریش نازل کرد بر شما نازل کند» ۱۰ و چون آنها از تغییر دین خویش خودداری ورزیدند او به بهانه اینکه یکی از افراد آنان به زنی مسلمان آزار رسانده و مسلمانی را که از او دفاع کرده کشته‌اند بر آنان تاخت آورد، همگی آنان را از محل زندگیشان اخراج و به مرزهای شام روانه کرد و «اموالشان، پس از وضع خمس و سهم پیامبر، غنیمت مسلمانان شد.» ۱۱

سپس یک سال و نیم بعد، در ربیع‌الاول سال ۴ هجرت به قبیله دیگری از یهودیان بنام بنی‌نضیر، به بهانه‌ای مجعول و برغم پا درمیانی عبدالله بن ابی، بزرگ انصار مدینه که با این قبیله هم پیمان بود، حمله برد و پس از یک محاصره پانزده روزه آنان را از مدینه بیرون راند، و تازه بر آنها منت نهاد که خدا آنان را فقط به تبعید و ترک دیارشان مجازات کرده و گرنه باید در دنیا به عذاب و در آخرت به آتش جهنم مجازاتشان میکرد. (۵۹ حشر، ۳) یعنی همان بلائی که



قریب دو سال بعد بر سر قبیله یهودی بنی قریظه وارد آورد.

توضیح آنکه در اواخر پنجمین سال هجرت، بی‌هیچ بهانه‌ای و تنها بقصد قلع و قمع نهائی یهودیان مدینه تمام مردان قبیله را به قتل رساند. یهودیان بنی قریظه پس از چند روز محاصره بی‌هیچ مقاومتی تسلیم شدند و با اینکه قبیله بزرگ مسلمانان، مدنی اوس، که هم پیمان آنان بودند، پا در میانی کردند محمد اعتنائی نکرد و دستور داد تا اموال و زنان و کودکان آنها را به غنیمت بگیرند و مردان را، که میان ششصد تا هفتصد نفر نوشته‌اند، همه را گردن بزنند. ۱۲

یکی دیگر از کارهایی که محمد در مقام قدرت خود را به انجام آن مجاز میدانست زیر پا گذاشتن سنت و نقض آئین‌هایی بود که مورد قبول خود او و همگان بود و همیشه نیز برای توجیه این نقض سنت‌ها آیه‌ای نازل میکرد. از جمله هنوز چند ماه از هجرت نگذشته بود که گروهی را به فرماندهی پسرعمه‌اش عبدالله بن جحش فرستاد که به کاروان قریش دستبرد بزنند. اما چون این حمله در ماه رجب که ماه حرام بود، صورت گرفت «قریش و یهود بنای سرزنش نهادند تا جائی که پیامبر نیز [در وهله اول] از گرفتن سهم خود امتناع ورزید» ۱۳ اما بعد منشأ وحی به داد او رسید و کار او را توجیه کرد: «تو را از جنگ کردن در ماه حرام میپرسند. بگو جنگ کردن در آن گناه بزرگ است، اما بازداشتن مردم از راه حق و کافر شدن به او و به مسجدالحرام و بیرون راندن مردمش از آنجا نزد الله گناهی بزرگتر است و شرک از قتل بزرگتر است...» (۲ بقره، ۲۱۷). یعنی که چون قریشیان مشرکند و شما را از خانه‌هاتان بیرون رانده‌اند پس بر شما ایرادی نیست که در ماه حرام با آنها قتال کرده‌اید. بعلاوه «شکستن ماههای حرام را قصاص است. پس هر که بر شما تعدی کند به همان اندازه تعدی اش بر او تعدی کنید» (۲، ۱۹۴) و بالاخره اینکه «کسانی که ایمان آورده‌اند و آنان که مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند به رحمت خدا امید دارند و خدا آمرزنده و مهربان است» (۲، ۲۱۸) و با تکیه بر همین آیات بود که جنگ علیه کافران قریش در ماههای حرام موجه شناخته شد.

مورد دیگر هنگام محاصره یهود بنی نضیر رخ داد که مسلمانان بفرمان محمد و برخلاف سنت مورد قبول همگان، که قطع درختان طرف دعوا حرام و ممنوع است، به قطع نخلهای متعلق به آنان دست زدند و برای قوت قلب آنان از جانب منشأ وحی آیه نازل شد که «هر درخت خرمائی را که بریدید یا آنرا بر ریشه‌اش باقی گذارید با اجازه الله و برای خورد کردن نافرمانان کردید». (۵۹ حشر، ۵)

پیمان‌شکنی نیز یکی از خصوصیات جاری محمد در مدینه

بود، و بدتر از همه آنها زیر پا گذاشتن پیمان خدیبیه و شکستن حرمت مکه و حتی خانه کعبه است. توضیح آنکه طرفین این پیمان، که در ذیقعدہ سال ششم هجرت بامضای محمد و نماینده قریشیان رسیده بود، تعهد کرده بودند که «ده سال جنگ میان مردم موقوف باشد و مردم در این ده سال در امان باشند و از یکدیگر دست بدارند». ۱۴ اما هنوز دو سال از امضای قرارداد نگذشته بود که محمد در رمضان سال هشتم به مکه لشکر کشید و بهانه او هم این بود که قبیله‌ای از هم‌پیمانان قریش (کنانه) به یک قبیله هم‌پیمان مسلمان (خزاعه) تجاوز کرده‌اند. در اینجا بزرگان قریش به رهبری ابوسفیان، که مقاومت در برابر سپاه اسلام را بیپوده تشخیص دادند تسلیم شدند و اسلام آوردند، و باین ترتیب سپاه اسلام، در حالی که بقولی «به آهن و پولاد پوشیده بودند»، و «از اندام ایشان بجز حذقه‌ها پیدا نبود» ۱۵ مکه را اشغال کردند. و پس از این بود که با صدور آیه ۵ سوره ۹ توبه بر هر چه که بیست سال در باره صبر و حوصله در برابر غیرمسلمانان و مهر و عطوفت در حق آنان و مذاکره و صلح و انعقاد قرارداد با ایشان نازل کرده بود خط بطلان کشید و گفت: «مشرکان را هر جا یافتید بکشید و به اسارت بگیرید و محاصره‌شان بکنید و همه جا در کمینشان بنشینید، آنگاه اگر [از کفر و شرک] توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات پرداختند آزادشان بگذارید» که بقولی «سزاوار است این آیه را رئیس‌الناسخین نامند» زیرا محمد با همین یک آیه ۱۲۴ آیه از قرآن را نسخ کرده است. ۱۶

از جلوه‌های منفی بشری که در مدینه در محمد ظهور کرد حرص مال بود. او که در مکه کثرت مال و اولاد و قدرت دنیائی را تحقیر میکرد و آنرا ناچیز و گمراه‌کننده میشمرد و مردم را به پرهیز از آن دعوت میکرد در یثرب یا مدینه‌النبی خیلی سریع به جمع مال رو آورد. او بویژه در دست‌اندازی به غنائم جنگی تا آنجا که زورش میرسید دست‌درازی کرد تا آنجا که یکبار اتفاق افتاد که مؤمنان او را به خیانت متهم کردند و منشأ الهام ناگزیر شد که در تبرئه او و دفاع از او آیه نازل کند که «هیچ پیامبری خیانت نمیکند» (۳ آل عمران، ۱۶۱) و او برای اینکه از آن پس خود را از هر گونه از این اتهامات مصون بدارد با نزول آیه‌ها خود را در تقسیم غنائم مختار مطلق اعلام کرد بنحوی که وقتی در ماه رمضان سال دوم هجرت - یعنی ۱۹ ماه پس از ورودش به مدینه ۱۷ - و پس از پیروزی در جنگ بدر، چون بر سر تقسیم غنائم میان جنگجویان نزاع در گرفت آیه نازل کرد که غنائم جنگی متعلق به الله و پیامبر است (۸ انفال، ۱) و آنان را با بییم دادن از الله به مصالحه با یکدیگر فراخواند و بر اساس آن چنانکه خود صلاح دید غنائم را میان آنان تقسیم کرد و برای اولین بار و بموجب



دیگر از ضعف‌های اخلاقی بشری محمد در مقام قدرت توجه و حرص فوق العاده اش نسبت به زن بود. او که در مکه در ۲۵ سالگی زنی چهل ساله را، با سابقه دو بار ازدواج، به همسری برگزیده بود و تا آخر نیز با تقوا و عشق و وفاداری با او بسر برد، در مدینه در مقام یک پادشاه مستبد به ایجاد حرمسرای برای خود دست زد و هر گاه هر زنی را میخواست تصرف میکرد و برای توجیه کار خویش نیز آیه و آیه‌ها نازل میکرد.

اشخاص در زمینه‌های مختلف است. او در مکه حتی پیشوا و سرمشق خود ابراهیم حنیف را سرزنش میکرد که چرا برای پدر کافرش استغفار میکند و خود حتی برای عمویش ابوطالب، که مشرک بود، در هنگام مرگ طلب شفاعت نکرد و بعدها نیز در آخرین آیه‌های مدنی قرآن از قول منبع الهام تأکید میکند که «پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند برای مشرکان، هر چند از خویشاوندان آنان باشند، پس از آنکه دانستند به جهنم میروند نباید طلب آمرزش کنند. (۹ توبه، ۱۳) و مؤمنان را از هر گونه رابطه دوستانه با خویشان کافرشان برحذر میداشت و آنان را که چنین کنند کافر میخواند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پدران و برادرانتان دوست دارند که کفر را بجای ایمان برگزینند آنها را به دوستی نگیرید و هر کس از شما دوستشان بدارد از ستمکاران - مشرکان - خواهد بود». با این همه در مقام پادشاه مقتدر مدینه هر وقت دلش میخواست همین حکم قرآنی را نیز زیرپا میگذاشت (۹ توبه، ۲۳) و خود را مجاز میدید که درست خلاف آن عمل کند. برای نمونه در جنگ بدر دستور داد که هیچکس حق ندارد از افراد خانواده بنی‌هاشم، و بخصوص عمویش، را بکشد ۳ و همین که یکی از لشکریان اسلام، که پدر و عمو و برادرش در این جنگ کشته شده بودند، به این حکم اعتراض کرد او را منافق خواند، و حتی هنگامی که جسد پدر همین شخص را بروی زمین میکشند تا در چاه اندازند و چون او از دیدن این منظره اندوه بر چهره‌اش می‌نشیند مورد سرزنش محمد قرار میگیرد. ۲۱ نمونه دیگر از این تبعیض آنکه شوهر دخترش زینب را، که اسیر شده بود، بدون فدیة آزاد کرد؛ و بعدها نیز

آیه ۴۱ همین سوره یک پنجم غنائم را به خود اختصاص داد: «اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز فرقان (بدر) نازل کرده ایم ایمان آورده‌اید بدانید که هرگاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن به خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راهماندگان تعلق دارد.» و این اصل پس از این در جریان سرکوب قبیله بنی‌قینقاع و تقسیم غنائم و اموال غارتی آنها تأیید و اجرا شد. اما اندک زمانی بعد، محمد از این حد هم گذشت باین ترتیب که در سرکوب قبیله یهودی بنی‌نضیر، که در آغاز سال چهارم هجرت صورت گرفت، بعنوان اینکه در سرکوب آنان جنگی صورت نگرفته و مسلمانان متحمل تلفاتی نشده‌اند تمام اموال مصادره شده قبیله را مال شخصی خود اعلام کرد و برای توجیه این ادعا از قول الله به استدلال پرداخت: «آنچه الله از دارائیشان به پیامبر خود غنیمت داد آن نبود که شما با اسب یا شتری بر آن تاخته بودید بلکه الله پیامبرانش را بر هر که بخواهد مسلط میسازد* و آن غنیمتی که الله از مردم قریه نصیب پیامبرش کرده از آن الله و پیامبر و خویشاوندان [اوست] (۵۹ حشر، ۶ و ۷) - البته پیامبر سهمی از این غنیمت را بفرمان الله به «یتیمان و مسکینان و ابن‌السبیل میپردازد - و این فرمان برای اینست که غنائم در میان توانگران دست به دست نگرند؛ و مسلمانان باید هر چه را پیامبر به آنان میدهد بستانند و به آن رضایت دهند و از هر آنچه او منعشان میکند بپرهیزند و از الله بترسند که الله شدیدالعقاب است و در صورت نارضایتی و نافرمانی آنان را به عقوبت سخت گرفتار خواهد ساخت. (۵۹ حشر، ۷)

البته از آن پس تعلق یک پنجم غنائم به محمد بعنوان یک اصل جا افتاد اما او به خود اجازه میداد که هر وقت بخواهد این اصل را هم نادیده بگیرد. کما اینکه وقتی در اوایل سال هفتم هجرت مجموعه قلعه‌های خیبر بدست مسلمانان فتح شد هیچ غنیمتی به آنان پرداخت نشد. جریان از این قرار بود که وقتی لشکر اسلام برای جنگ با یهودیان خیبر براه افتاد «پیامبر دستور فرمودند جارچی جار بزند: کسی که همراه ما می‌آید فقط باید رغبت به جهاد داشته باشد» ۱۸ بعد هم پس از فتح خیبر اهالی آنجا به او پیشنهاد کردند که چون «ما به وضع زراعت این سرزمین آشناتر از شما هستیم... اجازه دهید ما در همین سرزمین بمانیم و به کار زراعت مشغول شویم و درآمد و محصول آنرا بالمنافسه تقسیم کنیم». محمد با این پیشنهاد موافقت کرد اما یکی از این قلعه‌ها بنام فدک، چون اهالی آن «بدون لشگرکشی و جنگ تسلیم» شده بودند. جزء اموال خالصه آن حضرت صلی‌الله علیه و آله درآمد. ۱۹

یکی دیگر از تظاهرات ضعف بشری در محمد تبعیض نسبت به



وقتی همین شخص با اموال زیادی از مردم مکه به مدینه می آید جمعی از مسلمانان اموال او را به غنیمت گرفتند و او به خانه زنش زینب در مدینه درآمد و محمد گفت «چون وی را زینب زینهار داده است هیچکس را با وی کاری نیست» و مسلمانانی را که اموال او در اختیار آنان بود موظف کرد که اموالش را به او برگردانند.

البته در همین جنگ بدر برغم امتیازاتی که برای خویشان خود قائل میشود، باستناد حکم الله، دستور قتل همه اسیران قریش را میدهد و برخلاف نظر ابوبکر که معتقد است اسیران قریش خویشان ما هستند و پیشنهاد میکند که بهتر است در برابر پرداخت فدیة آزاد شوند، از قول الله آیه نازل میکند که «برای هیچ پیامبری شایسته نیست که اسیران داشته باشد مگر آنزمان که زمین را کاملاً به اطاعت خود در آورده باشد» (۸ انعام، ۶۷) و تا وقتی سپاه شرک بکلی از هم نپاشیده و ریشه اش از بن کنده نشده و تا وقتی پیامبر از پیروزی قطعی اسلام اطمینان نیافته باید مشرکان را بکشد؛ ۲۲ و مخالفان این نظر را متهم میکند که «شما متاع دنیائی را میخواهید و حال آنکه خدا آخرت را میخواهد». (۸ انعام، ۶۷) و می افزاید که اگر پیش از اینها از جانب الله حکمی نشده بود به سبب آنچه - در عوض رها کردن اسیران - گرفته بودید عذابی بزرگ شما را در بر میگرفت (۸ انعام، ۶۸). اما همه خود، پس از این زمان، در جنگ حنین نه تنها خواهر رضاعی خویش را، که جزء اسیران جنگی بود، آزاد کرد بلکه بقولی یکی از لشگریان دشمن را نیز، که محمد خود حکم قتل او را صادر کرده بود، بنا به توصیه او ببخشد.

دیگر از ضعفهای اخلاقی بشری محمد در مقام قدرت توجه و حرص فوق العاده اش نسبت به زن بود. او که در مکه در ۲۵ سالگی زنی چهل ساله را، با سابقه دو بار ازدواج، به همسری برگزیده بود و تا آخر نیز با تقوا و عشق و وفاداری با او بسر برد، در مدینه در مقام یک پادشاه مستبد به ایجاد حرمسرائی برای خود دست زد و هر گاه هر زنی را میخواست تصرف میکرد و برای توجیه کار خویش نیز آیه و آیه ها نازل میکرد. گفته اند که او «بیست و یک و بقولی بیست و سه زن گرفت». ۲۴ جالب اینجاست که حجم آیاتی که در مورد زنان و رابطه آنان بویژه با محمد - و به بهانه آن رابطه زن و مرد بطور کلی - صادر شده از بسیاری مضامین دیگر قرآن خیلی بیشتر است بنحوی که بیش از یکصد و بیست آیه از سوره های ۳۳ احزاب، ۲۴ نور، ۲ بقره، ۵۸ مجادله، ۶۰ ممتحنه، ۶۵ طلاق و تمامی سوره ۶۶ تحریم به این امر اختصاص داده شده است.

او البته در مکه، پس از مرگ خدیجه، یک بیوه سالمند را به

عقد خود درآورد و در عین حال از دختر پنج شش ساله ابوبکر نیز خواستگاری کرد و بعد در ۹ سالگی در مدینه با او همبستر شد. اما پس از این، با اذن منبع الهامش، مجاز شد که به هر زنی که بخواهد میتواند دست بیازد و با توسل به همین اذن بود که مستثنا از همه مؤمنان، وقت و بیوقت و بمناسبت های گوناگون زنان را به عقد خود درمیآورد. برای مثال پس از قتل عام قبیله یهود بنی قریظه در ذیحجه سال پنجم هجرت یکی از زنان این قبیله را به نام ریحانه به خود اختصاص داد؛ هشت ماه پس از این در شعبان سال ششم، یکی از زنان اسیر قبیله دیگر را بنام جویریه، که سهم یکی از مسلمانان شده بود، از او خریداری کرد، چهار ماه بعد در محرم سال هفتم پس از شکست یهودیان خیبر، یکی از زنان اسیر را بنام صفیه به خود اختصاص داد و برغم سنت اعراب، که باید زنان سه ماه عده نگه دارند، بلافاصله با او همخوابه شد. پس از بازگشت از خیبر ام حبیبه دختر ابی سفیان رئیس مشرکان مکه را، که مسلمان شده و به حبشه مهاجرت کرده و شوهرش را در آنجا از دست داده بود، به عقد خود درآورد؛ و چند ماه پس از آن نیز، در ذیقعد سال هفتم در هنگام حج عمره، با میمونه نام، خواهر زن عموی خود عباس، به بستر ازدواج رفت.

چنانکه معلوم شد عده ای از این زنان بیوه هائی بودند که شوهرانشان مرده بودند یا در غزوه ها کشته میشدند و عده ای نیز از اسیران یهود مدینه و مشرکان قریش مکه بودند؛ بعضی نیز بقول معروف خود را به او هدیه میکردند. بهرحال در قرآن در این مورد آیه مفصلی خاص ازدواج محمد مسئله را بر مؤمنان روشن کرده است: «ای پیغمبر ما زنانی را که مهرشان ادا کردی بر تو حلال کردیم و کنیزانی را که به غنیمت خدا نصیب تو کرد و ملک تو شد و نیز دختران عمو، دختران عمه و دختران دائی و دختران خاله آنها که با تو از وطن خود هجرت کردند و نیز زن مؤمنه ای که خود را بی شرط و مهر ببخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد، که این حکم مخصوص تست دون مؤمنان، که ما حکم زنان عقدی و کنیزان ملکی مؤمنان را (بیشتر) به علم خود بیان کردیم. این زنان همه را که بر تو حلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود (عزیز) تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد؛ و خدا را بر بندگان رحمت و مغفرت بسیار است.» (۳۳ احزاب، ۵۰) ۲۵

ناگفته نماند که در ارتباط محمد با زنان ماجراهائی رخ میداد که گاه بر اثر آن زمره هائی در میان مؤمنان براه میافتاد و باعث اعتراض آنان میشد اما هر بار منبع الهام به کمک او میشتافت و آنان را با تهدید عذاب دنیا و آخرت به سکوت و تسلیم وا میداشت.





شناخته شده و بعلاوه خود او در هنگام تسخیر مکه آنجا را رسماً محل امن اعلام کرده بود.

چنانکه دیده میشود محمد موجودی بشری است با مجموعه‌ای از تناقضات روانی که در زمان ضعف و قدرت و در لحظات و شرایط مختلف، این تناقضات بصورت‌های گوناگون در وجود او جلوه میکنند و بقول ماکسیم رودنسون پژوهشگر مارکسیست فرانسوی:

«او یک چهره ساده نیست: او نه یک هیولای شیطانی است که بعضی تصویر میکنند و نه یک «احسن مخلوقات» است که بعضی دیگر در ذهن خود دارند، نه یک شیاد خونسرد است، نه یک نظریه‌پرداز سیاسی، و نه عارفی است که به تمامی شیفته خدای خویش و گمشده در او باشد. اگر بخواهیم بدرستی بفهمیم محمد انسانی پیچیده و بغرنج و پر از تناقضات و اضداد بود. او لذات زندگی را دوست داشت و در عین حال زاهد و تقوایبش بود، غالباً رحیم و گاه بیرحم و سنگدل بود، او یک مؤمن شیفته عشق و بیمناک از خدای خویش و در عین حال سیاستمداری بود که برای هر گونه مصالحه و سازش آمادگی داشت. در زندگی معمولی از بلاغتی اندک برخوردار بود اما وجدان ناخودآگاه او در مدتی کوتاه مضامین شعری و شاعرانه

از خصوصیات دیگر محمد کین‌توزی و خشونت بود. او که در مکه بعنوان مظهر بردباری و گذشت شناخته شده در مقام قدرت در مدینه به موجودی زودرنج و کین‌توز و خشن بدل میشود و حکم قتل کسانی را، که زمانی در حرف یا در عمل به شخص او بی‌احترامی کرده و یا بنحوی دل او را شکسته‌اند، صادر میکند و در این مورد به ماموران خود اجازه میدهد که برای اجرای فرمان او هر نوع سنن قومی و عربی و هرگونه اصول اخلاقی و دینی را زیر پا بگذارند. نوشته‌اند که وقتی از شخصی رنجیده‌خاطر میشد در میان جمع ندا برمی‌آورد که «آیا کسی هست که داد مرا از این پلید بگیرد؟» و از جمله کسانی که باین ترتیب به قتل رسیدند دو شاعر، یکی زنی بنام عصماء با پنج پسر و دیگری مردی صد ساله بنام ابوغفک بود، که در اشعار خود شقاوت محمد را در کشتن اسیران تقبیح کرده بودند، و قاتل عصماء که او را شبانه خفته در میان بچه‌هایش به قتل رسانده بود تا آنجا مورد تشویق محمد قرار گرفت که خطاب به او گفت: «تو الله و پیامبرش را نجات دادی!»^{۲۶} او که هنگام اشغال مکه «فرموده بود حتی الامکان از جنگ و خونریزی پرهیز کنند... در عین حال کسانی را نام برد که هر یک از آنان را در هر کجا بیابند بکشند حتی اگر به پرده کعبه آویخته باشند.^{۲۷} و حال آنکه خانه کعبه از جانب تمامی قبایل عرب مکان امن

شگفت‌انگیزی آفرید. او آرام و عصبی، شجاع و هراسناک، سرشار از تزویر و صراحت، در برابر بی‌حرمتی‌ها با گذشت و بی‌اعتنا و در عین حال بشکل وحشتناکی کین‌توز، متکبر و فروتن، پاکدامن و شهوتران، باهوش ولی در مورد بعضی نکات و موضوعات بشکل عجیبی کودن بود. اما در او نیروئی وجود داشت که با بهره‌گیری از شرایطی معین از او مردی ساخت از زمره مردانی که جهان را دگرگون ساختند... پس از همه اینها او انسانی بود در میان انسانهای دیگر، دستخوش ضعف‌ها و نقص‌های ما، برخوردار از توانائی‌های ما، او محمد پسر عبدالله از قبیله قریش و برادر ما بود.» ۲۸

۱- در اصل آیه « ما تقدم ذنبك و ما تأخر » است که بعضی آنرا «گناهان پیشین و اخیر» نیز ترجمه کرده‌اند که در هر صورت ظاهراً حکم آنست که از این پس هیچکس نمیتواند کار او را خطا یا گناه بخواند.

۲- رجوع شود به قرآن الهی قمشهای، اسیرالتفاسیر

۳- امثال این احکام در جاهای دیگر قرآن تکرار شده: از جمله در سوره‌ها و آیات مدنی ۳، ۳۲ و ۱۳۲؛ ۴، ۵۹ و ۱۳۶؛ ۵، ۹۲؛ ۷، ۱۵۸؛ ۸، ۱ و ۴۶؛ ۲۴، ۵۶ و ۶۲؛ ۴۷، ۳۳؛ ۴۹، ۱۵؛ ۶۱، ۱۱ و ده‌ها آیه دیگر

۴- ص ۳۲۳ زندگانی پیامبر اسلام

۵- رجوع شود به صفحات ۳۱۶-۳۱۸ زندگانی پیامبر اسلام، جلد دوم

۶- رجوع شود به صفحات ۳۱۶-۳۱۸ زندگانی پیامبر اسلام، جلد دوم

۷- رجوع شود به قرآن خرمشاهی

۸- بگفته خرمشاهی از آیه ۳۹ تا آخر سوره توبه، یعنی آیه ۱۲۹، به این حادثه اختصاص دارد

۹- رجوع شود به صفحات ۳۳۵-۳۳۶ زندگانی پیامبر اسلام، جلد اول، و همچنین صفحه ۱۰۷ تاریخ تحلیلی اسلام

۱۰- صفحه ۱۳۷ تاریخ تحلیلی اسلام

۱۱- ص ۷۵ زندگانی پیامبر اسلام، جلد دوم، و ص ۱۳۸ تاریخ تحلیلی اسلام

۱۲- رجوع به صفحات ۱۷۳ - ۱۸۱ همانجا

۱۳- ص ۱۲۵ تاریخ تحلیلی اسلام

۱۴- ص ۲۲۱ همانجا

۱۵- ص ۲۵۹ همانجا

۱۶- قرآن خرمشاهی، بنقل از ص ۲۹ الناسخ و المنسوخ ابن متوج

۱۷- محمد در ماه ربیع اللول وارد یثرب شد و این بعدها بود که محرم اولین ماه هجری خوانده شد

۱۸- ص ۲۴۱ تاریخ تحلیلی اسلام

۱۹- ص ۲۳۱ زندگانی پیامبر اسلام، جلد ۲

۲۰- ص ۲۹ همانجا

۲۱- رجوع شود به صفحات ۲۹ - ۳۸ همان کتاب

۲۲- رجوع به السیرالتفاسیر

۲۳- رجوع به ص ۳۰۲ زندگانی پیامبر اسلام، ابن هشام

۲۴- ص ۳۳۱ تاریخ تحلیلی اسلام

۲۵- قرآن کریم، ترجمه و تفسیر مهدی الهی قمشهای

۲۶- **MAXIME RODINSON , MAHOMAT,**

p. 203 - 204

۲۷- ص ۲۶۱ تاریخ تحلیلی اسلام؛ ص ۲۷۱ زندگانی پیامبر اسلام، جلد دوم

۲۸- رجوع شود به کتاب **MAHOMAT** صفحات ۳۵۲ - ۳۵۳

